

متن پرسش

با سلام خدمت جناب آقای طاهرزاده: در مورد کتاب «گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی» خوب دیدم تا تجربه ای را در میان بگذارم: یکی از گفتمان های مغفول و البته تمام نشده در انقلاب اسلامی، کتاب نامه هایی به یک بسیجی اثر استاد میرشکاک است، آنچه در این کتاب مطرح شده است را می توان تعمیم اوایل انقلاب اسلامی و هشت سال جنگ را به زمانه ی حاضر دید، اگر بخواهیم بر اساس دو گانه ی: بوطیقای ارسطو و پدیدارشناسی هوسرل مصداقی برای این کتاب پیدا کنیم، به سه اثر هنری می رسیم که بر اساس سه گانه ی کمدی الهی دانته به عنوان یک پیش فرض و قالب که در گذر زمان امتداد دارد می شود: ۱. فیلم آژانس شیشه ای اثر حاتمی کیا ۲. فیلم سربازهای جمعه اثر مسعود کیمیایی ۳. فیلم اخراجی ها ۳ اثر آقای ده نمکی. مثلا در فیلم آژانس شیشه ای، حاج کاظم در ابتدا به دنبال معیشت زندگی است اما با پدیداری ناشناخته و محاسبه نشده رو به رو می شود و در نهایت تبدیل به یک انفجار بزرگی می شود که حتی خودش را نیز قربانی می کند، در فیلم سربازهای جمعه در ابتدا چند سرباز در خوابگاه بر سر هیچ و پوچ دعوا می کنند اما در گشت و گذار به ناگاه با جنایتی هولناک رو به رو می شوند که یک دانشجوی نخبه گرفتار چند ارازل و اوباش بی سواد شده است، یعنی با رویدادی ناشناخته و محاسبه نشده رو به رو می شوند و در نهایت به قهوه خانه حمله می کنند و حتی تلفات می دهند، و در نهایت دو تجربه ی قبلی در اخراجی های ۳ تکمیل می شود و در قالب طنز و کمدی، اوج تفاوت اندیشه و عمل و ارزش های معکوس را به خوبی نشان می دهد. آنچه در این مصادیق هنری می توان دید، این است که در نهایت این گفتمان به یکسان سازی و یکدست شدن با سایر پدیدارها منتهی شده است، یعنی آنچه که زمانی یک آرمان و ارزش بوده و تلفات و هزینه ی زیادی از افراد گرفته است در نهایت به یک تجربه ی زیسته تبدیل شده و قانون و مقرراتی پیدا می کند. آنچه که در اخراجی های ۳ به عنوان ضد ارزش مطرح شده است در سایر ممالک و ملت ها نیز مشابه است، مثلا در اثر هنری سوریه به نام سریال «مدیر کل» و... نکته ی مهم این است که این «اشاره های قدسی» در کجای این مصادیق پیدا می شود؟ چنانچه دیدم یک تجربه ی کامل از این اشاره ها در نهایت به یک راه طی شده منتهی می شود، و تبدیل به هنجار، ارزش، قانون و... می شود، «قدسی» بودن چه ملاک هایی دارد؟ با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: نگاه ظریفی در میان است که حتماً باید به تک تک آن ها فکر کرد. عمده

توجه عزیزان به انسان است که خودش مسئله خودش شده است.

خودآگاهی جدید نه از غرب بیگانه است و نه از دین، او از ذات تقدیر تکنولوژیک پرسش می‌کند، از بند بندگی اسم جدید گذشته، به عالم چنان می‌نگرد که هرچیز را در مظهریت ذاتی خود می‌بیند، نه در حجاب ۱۵۰ ساله ترجمه غرب زده که مردمان آخرالزمان گرفتار آن بوده‌اند. وقتی انسان با امکان ذاتی خود که فقیرِ اِلی الله است به سوی خداوند رفت، خداوند به پیش انسان می‌آید و انسان آنچنان از حضور خداوند بهره مند می‌شود که می‌خواهد همه انسان‌ها را از خود بهره مند کند و مگر زندگی جز این است؟ پس جستجوی زندگی را باید در آن نیستی دنبال کرد که جناب مولوی متذکر آن می‌شود و ما به همان اندازه که «نیستیم»، «هستیم». زیرا انسان بخشی از میدان نیستی است. آیا جز این است که انسان‌های اصیل با نیستی خود که عبودیت حضرت حق است، ارتباط دارند و این ارتباط، عطای پیامبران خدا به بشریت است؟ دغدغه بزرگانی که نام بردید را از این نوع می‌دانم. موفق باشید.